

بازیهای ایرانی

۲

بقلم آقای ملك الشعراء بهار

دوم : اوبشتك تپه دار ، و آن چنان است که در میانه بازیگانه تپه ای از خاک ترتیب میدهند که طولش از کف زمین بقدر يك چهاريك بلندتر باشد و طرف زیر تپه زمین را سه ذرع الی چهار ذرع میکنند که خاکش نرم شود و اگر کسی بزانو درآید یا افتاد شکستگی روی ندهد ، سپس یکی از افراد معمول که قوه داشته باشد پای تپه مذکور بطریقی که گفته شد زانو را در دودست گرفته و پشت را خم میکند و باید سرش را هم طوری بدزد که پای برش کننده برش نگیرد ، بعد تمام افراد چه عامل چه معمول از روی پشت او همانطور که حالا در ورزش جدید از روی (خرك) میپرند خواهند پرید . بعد بقدر دو پا که با چپ و راست گذاشتن دولنگه کفش تعیین می شود ، معمول باین ترتیب پشت میگیرد و غالباً دیگری از افراد معمول بجای اولی پشت میگیرد ، و همین طور برش شروع میشود . لیکن وقتی که لنکه های کفش قدری دور شد دیگر برش دشوار شده و هر کس در پریدن قصور کرد باید بجای آن معمول پشت بگیرد و خم شود - توضیح آنکه هر قدر معمول دور رفته باشد بایستی عامل دور خیز کرده و روی نوک تپه جفت زده و از آنجا بلند شده دودست را روی پشت معمول زده و بطریقی که از خرك باید پرید از پشت معمول پرید ، (بچهار درین بازی بین تپه و بین معمول یکبار بزمن میایند و بعد می پرند . . .)

طریقه سوم : که مشکلترین اقسام این بازی است ، بازی عرفچینی است ، و آن چنانست که پای تپه مذکور بین تپه و معمول ، تر که راست و نازکی که يك ذرع از زمین بلند ایستد بزمن فرو برده و روی آن تر که یک عدد عرفچین میگذارند و بازی را با همان جفت کفش که یکی افقی و دیگری عمود بر آن روی زمین مانند صلیب قرار داده اند آغاز میکنند ، اشکال این بازی در آن است که باید عاملها دور خیز کرده و روی تپه جفت زده بلند شوند و از آنطرف بروی پشت معمول فرود آمده و چابکی از روی او

بریده آن طرف سر دوبا فرود آیند در صورتی که عرقچین حرکت نکنند، و اگر عرقچین تکان خورد یا افتاد آن عامل فوراً باید پشت بگیرد و از نو بازی شروع شود، درین بازی مطابقاً بزرگها و جوانان بیست تا بیست و پنج ساله شرکت میکنند و کوچکها با کمال حسرت و اعجاب و تحسین آنها را تماشا مینمایند ...

در این بازی آخری غالباً کفشها پر دور نمی رود و ازدوالی سه پا از محل اصلی عقب تر گذاشته نمی شود، زیرا بالاخره با کمال مهارتی که جوانان دارند باز یکی از آنها عرقچین را تکان خواهد داد و بازی تجدید خواهد شد.

۲- دور جستناک (ظ: در اصل جستناک بوده و در تلفظ جستناک شده است):

این بازی خیلی ساده است، همان تپه کوچک خاکی و همراز زمین کننده شده نرم است، ولی معمولی در آنجا نیست و بنوبت دور خیز کرده و از روی تپه میپروند و هر دسته که عده زیاد پرندگانش بیشتر است بازی را خواهد برد، در این بازی برخی کوچکها بازی را از بزرگها میبرند، و بهتر از آنها میپروند.

۳- توپ جستناک (ظ: در اصل جستناک بوده):

این بازی خیلی آسان و پر حرکت و کم خطر است و بی مزه هم نیست، و آن چنانست: توپ بالنسبه بزرگی که بتوان آنرا با یک دست گرفت از بشم و نخ ساخته و آنرا می پیچند و سطح آنرا با ابریشم یا نخ بطرز بسیار زیبایی در هشت یا شانزده خانه و گاهی بیشتر می بافند، و درین بافتن تفننها کرده و چیز خوش رنگ و محکمی میشود و با وجود نرم بودن اندرون توپ معدک سفت و محکم از کار بیرون میاید و در همان حال اگر بزمین برخورد دو قد انسان بلند می شود، بعد جمعی از بزرگ و کوچک در میدانی گرد آمده و صاحب توپ آنرا بقوت بزمین میزند، توپ بلند میشود و همه بهم میریزند که آنرا از هوا بیاوند، و بعضی آنکه توپ روی دست یکنفر فرود آمد فوراً دور او خالی میشود زیرا همه میگردیزند در حالتی که رویشان طرف آن شخص است، آن شخص که توپ را گرفته با همان توپ یکی را نشانه کرده و توپ را میپرواند اگر بان شخص خورد، همه جمع شده و آنکه توپ را نشان زده میجهد روی کول آنکه توپ باو خورده و باز توپ را بقوت بزمین میزند و از کول او باین میجهد باز هر کس

توپ را گرفت یا آنرا از زمین زودتر برداشت همین عمل را تکرار میکند و اگر کسی که توپ را بطرف او نشانده زده‌اند توپ را بادست گرفت باز اوج دارد بدیگری نشانده بزند . این بازی همه‌اش دویدن و خنده و جستن و مراقبه و نشان زدن و چالاکی است . و هیچ خطر ندارد و کوچکها هم میتوانند با بزرگها شرکت کنند .

۴ - توپ زنجیر بله : (بتشدیدلام)

(معنی این عبارت را تحقیقاً نفهمیده‌ام گویا «توپ زنجیر بهره» بوده و بعد راء بهره بلام بدل شده است . بهره در لغت بهلوی (بهرک) و بمعنی قراول و مستحفظ میباشد و از شرح بازی وجه تسمیه معلوم خواهد شد) .

این بازی چنانست که بازیگران دو دسته میشوند . کوچک و بزرگ باهم مخلوط و سپس بوسیله (شیرخط) یکدسته عامل و دسته دیگر معمول میشوند . دسته عامل همه بالای میدان بازی که بایستی حال خیابان را داشته باشد و عرضش معین شود جمع میشوند و دسته معمول باین خیابان بفاصله از دو تاسی ذرع متفرق می‌ایستند ، و یک نفر از دسته معمول بالا آمده روبروی اولین بازی گر دسته عامل می‌ایستد و توپ در دست اوست و در دست طرف او چوبدستی و زین و صافی است بطول نیم ذرع . فاصله بین این دو تن دو ذرع باید باشد . نماینده دسته معمول توپ را بادست راست بارتفاع یک ذرع و نیم بهوا میاندازد بطوری که در فرود آمدن بسمت طرف فرود آید ، طرف باید مشق کرده باشد که بمحض فرود آمدن توپ آنرا باچوب بزند و بسمت باین خیابان پرتاب کند و بعد از زدن توپ با سوختن و زدن و افتادن توپ آن شخص عامل باید برود در باین خیابان سی ذرع دورتر از محل دسته خود باین خطی که برای آن نقطه سرحد قرار داده‌اند مانند قراول در یک کنار بایستد ، و دیگری جای او را گرفته و باز توپ را بقرار سابق بزند یا نزده و بسوزد و او هم برود بهلوی رفیق اولی دست او را بدست گرفته در کنار خیابان زیر خط سرحدی قرار گیرد و گاه میشود که خط زنجیری مرکب از پنج الی ده نفر از این دسته بخط زنجیر مشغول قراولی و بهره‌گی میشوند . اعاده این اشخاص بمحل اصلی خود وقتی است که یکی از رفقای آنها توپ را بقوت زده و دور پرتاب نماید ، و درحینیکه توپ در هوا مشغول حرکت است ، قراولها (بهرها)

حق دارند زنجیره خود را پاره کرده و از خط سرحدی بادوی سریع رد شده و خود را بصف بالا برقای خود برسانند، و هر گاه درحینى که یکی از آنها هنوز بصف بالا نرسیده و بین دو صف است توپ را دسته معمول گرفت یا از زمین برداشت و اورا نشانه کرد و توپ باو خورد، او بکلی سوخته و کنار خواهد رفت، و الا بالا آمده و از نو حق دارد توپ بزند، و هر چه قوه بازی کنها زیادتر باشد خطوط سرحدی طولانی تر خواهد شد، توضیح آنکه دسته معمول حق دارند که تا دوزخ نزدیک سرحد که عامل ها قرار دارند بیایند و اگر توپ را عامل هوایی نزند و افقی نزند میتواند از نزدیک آنرا بگیرند، و اینرا هم بگوئیم هر کس توپ را گرفت اگر کسی را خواست بزند، میتواند عوض کسی که قبل از او توپ را میانداخت بیاید بالا. باختن دسته عامل وقتی است که افراد آن نتوانند سلامت از خط سرحدی بالا آیند و نشانه توپ شوند و تفراتش تقابل یافته مغلوب گردد. در آن صورت دسته معمول عامل و دسته عامل معمول خواهد شد.

این بازی هم بیخطر است، ولی هوش و سرعت و چالاکی میخواهد، و اگر یکی از (بهره)ها آقدر چالاک باشد که درحین فرار از پائین بیالاتوی را که بقصد اونشانه رفته اند برگشته و بگیرد، آقدر آنرا در دست نگاه میدارد که همه نقابش از خط زنجیر جدا شده و دوبده بیایند بالا.

توضیح دیگر: اگر بهره ها که زنجیر را همه یا چند تای آنها پاره کرده بطرف بالا میدوند در بین آمدن صلاح خود را درمراجعت بدانند یا یکی از آنها چنین صلاح بدانند حق دارد قبل از نشانه شدن توپ بر گردد و خود را بزنجیر متصل سازد.

۵- توپ چوبی: این بازی خیلی آسانی است و دوندگی زیاد ندارد و کوچک و بزرگ با هم شرکت میکنند، و آن چنانست که از دسته عامل یک نفر توپ و چوب را بدست گرفته بالای میدان می ایستد و دسته معمول بائین میدان مفرق میشوند، او باید توپ را با چوب بزند، اگر یکی از دسته عامل آنرا از هوا گرفت، دسته عامل باخته میروند باین دسته معمول میایند و عامل میشوند، و اگر اولی سوخت باید کنار رفته و دیگری از رقایش توپ بزند و گاه میشود که تمام دسته عامل میسوزند بدون آنکه یک نفر شان توپ زده باشد و این از فرط ناشیگری خواهد بود. این بازی تقریباً خطری

ندارد، جز اینکه توپ اقلی بیج کاه کسی اصابت کند و آن در بازی سابق هم محتمل بود ولی کم اتفاق می افتد.

۶- لوچنبه (بفتح لام و ضم چ و سکون نون و فتح باء و هاء غیر ملفوظ . وظ در اصل «روچوبک» بوده، رو فعل امر یا حاصل مصدر از رفتن و چوبک یعنی چوپ کوچک، و راه بلام تبدیل شده است . و بلهجه امروز خراسان (چنبه) بمعنی چوبدستی ضمیمی است که در توپ بازی گفته شد که از نیم زرع ناسه چارک طول و چهار انگشت قطر دارد و در طهران این بازی را (الک دولک گویند)

چنانست که چوب ضمیمی را بطول یک و جب و نیم گرفته و با تیشه دو طرف آنرا نو کدار و تیز میکنند، و چوبدستی بطول نیم ذرع یا سه چارک محکم که یک سرش از سر دیگر کلفت تر باشد، بدست راست گرفته و چوب کوچک را که (لو) گویند بروی دوسنگ برجسته اجاق شکلی قرار داده اول با چوبدستی آنرا به هوا برانیده و بعد بعرض آن زده آنرا هر قدر بتواند دور میپرانند یا (لو) را روی زمین انداخته با بهاوی قسمت اعلائی چوبدستی بدمه آن میزنند و لو از زمین باند میشود، بعد با چوبدستی بعرض آن زده آنرا دور میاندازند، و اگر سو ختمند کنار رفته یکی دیگر از دسته عامل جلومی آید و بردن دسته معمول در آن وقتست که یا (لو) را از هوا بگیرند و یا از جایی که آنرا برداشته اند، نشانه گرفته و آنرا درست با چوبدستی که حالا روی زمین بعرض گذاشته شده است بزنند.

و گاهی این بازی را در حین حرکت از شهر بکوه سنگی یا باغ دیگر راه از اخته بازی میکنند و راه طی میکنند. این بازی هم بی خطر است و باید مواظب بود که لو یا الک بچشم کسی نخورد.

۷- بدی بدی (این اسم معنی ندارد و اختراع شده است برای آنکه کسی در حین گفتن این حروف نتواند نفس بکشد - چه اگر در هنگام گفتن (بدی) بخواهد نفس بکشد حروف مزبور درست ادا نمی شود و در طهران آنرا «زو» گویند و زو هم نوعی از همین اختراع است) این بازی برای تعلیم حبس نفس یا تقویت ریه در حال کوشش و زد و خورد است و مانند غالب بازیهای که گفته شد از تعالیم نظامی قدیم بوده است.

آن چنانست که بطریق معهود دو دسته میشوند، و باید هر دو دسته هم زور باشند، و کوچک با بزرگ نمی تواند بازی کند. هر دسته که شیرخط را برد عامل و دسته دیگر معمول میشوند، میدانی را مدور سرحد بندی میکنند، دسته عامل در وسط خط ایستادند و دسته معمول بیرون خط پراکنده میشوند، یا در خیابانی سرحد و خط تعیین مینمایند، بهر صورت پس از تنظیمات دو صف، یک نفر از دسته عامل از صف جدا شده «درنه» بدست دارد و با واژی بلند میگوید (بدی بدی بدی) و نفس خود را در حین جولان حبس میکند و بهمین حال از خط خارج شده و بدسته حریف حمله میکند و بادرنه بهر کس رسید بهر محکمی که انصافش اجازه دهد میزند و همان کلمات را تکرار میکند و میدود و میزند و هر وقت حس کرد که نفسش دیگر یارا ندارد بایک دورخیز خود را بخط سرحدی میرساند، و باخت این بهلوان وقتی است که در بین جولانگری در صف میدان نفسش بسوزد، یا یکی از حریفان ویرا بیرون خط گرفته و آنقدر نگاهدارد که از نفس بیفتد، یعنی نفس بکشد، در این صورت باید کنار برود و دیگری بمیدان آید و آنکه سوخت حق بازی کردن ندارد مگر وقتی که همه رفقایش بسوزند، و معمول شوند. خطر این بازی فقط در درنه خوردنست و بیطاقتی در نگاهداری نفس یا کم زوری در برابر حریف، و الا خطر دیگر ندارد و آنکس هم که درنه خورد از دسته معمول سوخته و باید کنار بایستد. این بازی برای آنست که جوان بتواند در جنگ های تن بتن و پیاده چالاک و بر طاق باشد و با حبس نفس بمیدان رفتن و زدن و عقب نشستن یا دستگیر شدن و خلاص کردن خود در حالت نفس نکشیدن، نوعی از ورزش های سخت است که در قدیم رسم بوده چنانکه رسم بوده است که اسلحه مرد مبارز در حین ورزش یازره او بایستی دو برابر اوقات جنگ وزن داشته باشد تا بدان عادت کند و در وقت جنگ واقعی مثل آن باشد که با سنگینی بردوش ندارد. در این بازی هم نفس نکشیدن در این حرکات برای آنست که در وقت جنگ یا اگر فتاری در دستزدان و دشمنان چون در نفس کشیدن آزاد است مثل آن باشد که تفریح میکند... علاوه ورزشی است برای ریه و موقی حبس نفس در آب هنگام غرق و غیره.

۸- «لاملا» تفصیل این بازی مضحک را در یکی از شماره‌های نوبهار هفتگی جزئیات سیاسی نوشته‌ام بدانجا رجوع شود « شیر کجاخانش کجا - ارنگ ارنگ - در نه خط - از گله‌ها چه گدل (این بازی ادبی و کم حرکتی است و یکنوع بازی دهقانی و گیاه شناسی است و بحر کات جنگی مانند غالب بازیها مربوط نیست) لی لی ، گو گزل بندیل و غیره و غیره بازیهای هستند که بزرگها کمتر با آنها می‌پردازند و مخصوصاً در ایام تقرب و تعطیل عمومی در صحراها و باغها و میدانها بازی نمیشوند و مخصوص بچه‌های کوچ است ...

در ایام تعطیل ، ورزش طبیعی دیگر رفتن بکوه و کوه نوردی است . خوشبختانه در دو میلی مشهد اولین کوه سنگی قشنگ دیده میشود که اطفال کوچک هم میتوانند پیاده بانجا سفر کنند . این کوه دو قسمت است بهلوی هم واقع شده و گرداگرد هر دو باز است و سه میل مسافت است ، و ارتفاع هر یکی از آنها هم طوری است که پسر دوازده ساله میتواند از طرفی بالا رفته و از طرف دیگر فرود آید و نباید از شصدهفتصد متر تجاوز کند .

در دامنه یکی از آن دو که نزدیکتر بشهر است قنات کوچکی است که وارد باغی میشود و در استخری بزرگ میریزد (حالا نمیدانم در چه حالت) و باغ مزبور که باغ کوچکی است از آن آب مشروب میشود ، و در مقابل آن استخر مردی جلیل‌القدر مدفون است و ایوان کوچک و نمازگاهی با روح بر قبر اوساخته اند . آب انباری هم در بیرون باغ ساخته شده که غالباً آب دارد .

در فصل بهار که غالب صحراهای مشهد را یکپارچه مرغ سبز و گل سرخ می پوشاند ، لابه‌لای سنگهای براق کوه سنگی از مرغی مخملی پوشیده شده و در شکاف و گودیهای صخره‌های عظیم کوه اینجا و آنجا آب باران صاف و گوارائی میدرخشد ، و بوتهای خار که گل قرمز و قشنگی دارد جای بجای از خلال سنگهای خاراکل میکند ، و جمعیت زیادی از مرد و کودک و گاهی هم زن و دختر بچه در جاو ایوان باغ که متصل بکوه است و غالباً در زیر و بالای سر سره تندی که در یکپارچه سنگ

رو به مشرق و پشت همان ایوان درو کوه وجود آمده مجتمع میشوند : قهوجی ، تخمه فروش ، بقال ، هر کدام سرگرم کار و کسب خود است . دسته دسته جوانها اینسو و آنسو بازیهای که گفتیم مشغول اند ، دسته دسته مرد و بچه در دامنه کوه روی علفها فرش انداخته نشسته اند ، در تمام این دولخت کوه بین سنگها از پائین تا قاعه آن آدمی «وول» میزند و از دور مثل مورچه بچشم می آیند ، و از نزدیک دستهای پنج الی ده نفری دیده میشود که در زیر سایه سنگها بساط پهن کرده از آبهای باران که در سنگها جمع آمده است سماور های حلبی و برنجی را آتش انداخته و چای دم کرده اند .

آن روز ها که یادش برای من مثل خود عهد صبی گوارا و لذیذ است ، بیشتر آن مردم نهارشان نان و پنیر و سبزی بود - گاهی هم گوشتی کباب می شد ، دخانیات خیلی بندرت و مسکرات ابدأ وجود نداشت ، چای و قند هم عمومیت نداشت مردم فقیر تر از امروز بودند اما دلشان از امروزها خوش تر و مزاجشان سالم تر بود .

تقسیمات طبقاتی عهد زردشت که اردشیر بابکان آنرا دوباره تجدید کرده و مساوات اسلام و فساد مغول هم نتوانسته بود آنرا محو سازد ، همان اصولی که هر کس باید دنبال کار طبقه خود برود و بزندگی که دارد و لایق آنست باید خرسند باشد - یعنی اصول اطاعت و خرسندی و شادی و غم نخوردن ، هنوز مثل آن بود که باقی بود ، پس اکثر مردم خرسند و شاد بودند . و در یک اکثریت خرسند و قانع و مسرور ، همه چیز و همه کس مسرور است . منم که از برکت وجود دایه های خودم که بچه تاجر و مردم بازار بودند درین خرمی و سرور شرکت داشتم و تا سن هفده سالگی که پدرم حیا داشت ازین لذایذ و ورزشها و کوه گردیها کیف میبرد و بعد از مرگ پدرم و جانشینی او ناچار داخل طبقه اعیان شهر و باحکام محشور و بحکم همان طبقه بندی کهن سال از این نعمتها محروم ماندم ولی یادگار آن زمان لطیف و شیرین در مغز تا امروز باقی است .